

از لحاظ توجهی که در زندان به من می‌شد، این مسئله را، به نحوی به نفع خودش، رفع و رجوع کنم. او این طور نقل کرد که من ضعیفی نشان دادم. پرسیم: چطور؟ گفت: من و خیابانی و دکتر شیبانی و جزئی و عراقی را به انفرادی بردند و شروع به زدن کردند تا بگویم غلط کردیم. من و بقیه پس از چند ضربه گفتیم، اما مهدی عراقی آن قدر مقاومت کرد تا ضعف کرد و بیهوش شد. سه بار این اتفاق تکرار شد. بار سوم مهدی عراقی گفت: آخر برای چه بگویم غلط کردم؟ افسرها که گویا جوان بودند و شهید عراقی هم تیپ سمبائیک و جوانمردانه و جذابی داشت، برای رهایی او به سرهنگ زمانی گفتند که عراقی هم گفت تا او را نجات دهند، اما او نگفت و ایستادگی کرد و با این کارش آبروی زندانیان سیاسی را خرید.

ایشان شخصیت بسیار بی‌ادعایی داشتند و ما هیچ‌گاه از شخص او در مورد شکنجه‌هایی که می‌شد، سخنی نشنیدیم و فقط بعدها بود که شاید در اثر کنجکاوی بسیار ما، به اختصار چیزی می‌گفت. گمان می‌کنم در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی هم با هم بودیم، مطمئن نیستیم؛ اما این ویژگی‌های بارز او از جمله: مذهبی بودن، خدوم بودن، انقلابی بودن و جوانمرد بودن باعث می‌شود که با اینکه شخصیت بسیار برجسته‌ای داشت، از او آن چنان که باید، یاد نمی‌شود. شاید یکی از دلایل این باشد که خاکی بود و برای اینکه در دنیا مقام و جایگاهی داشته باشد، تلاش نمی‌کرد و خیلی هم زود به شهادت رسید، این است که گوئی از یادها رفته است، در صورتی که او باید آن چنان که در آن زمان بود، الگو قرار بگیرد.

ارزش‌های انقلابی بازتاب همان باید و نبایدهای اخلاقی است. این طور نیست که برای انقلابی بودن می‌توان هر کاری

شهید عراقی تمام کارهایش بر اساس ارزش‌های اخلاقی بود. او یک قلندر بود. شاید از الطاف الهی بود که او را زودتر از بقیه برد و من فکر می‌کنم این از الطاف خفیه خداوند است که افرادی این چنین پاک، نباید به رنگ و لعاب مقام، آلوده شوند.

بسیاری کرد. هرکسی در زندان مشغول مسائل شخصی خودش اعم از درس خواندن و... بود، اما شهید عراقی کسی بود که برای همه کار می‌کرد، آن هم نه برای یک مدت کوتاه، بلکه برای همیشه! تمام زندانیان سیاسی هم او را قبول داشتند، بسا او درس می‌خواندند و رفاقت و درد دل می‌کردند. خیلی پرعاطفه بود و با کسی که دوست می‌شد، رابطه عاطفی با او برقرار می‌کرد. همچنین انسانی بسیار روشنفکر و پذیرای ایده‌های نو و اهل پیشرفت بود و حتی بیشتر از تمام هم‌پرونده‌های هایش با جوانان نشست و برخاست داشت. جنبه دیگر شخصیتش، جنبه انقلابی‌اش بود که در این حالت بسیار شجاع و ترس می‌نمود.

نمونه‌ای دارم که برایتان نقل می‌کنم. زمانی بود که سرهنگ زمانی رئیس زندان شده بود و من از تبعید تبریز به زندان قصر منتقل شدم. او برای در هم شکستن روحیه سران سیاسی مسلمان، آنها را به انفرادی فرستاده بود که یکی از آنها شهید عراقی بود. مسعود رجوی این جریان را برای من نقل کرد تا

آشنایی شما با شهید عراقی از چه زمانی است؟
آشنائی ما به زندان و به زمانی باز می‌گردد که حکم اعدام من منتفی شد و از انفرادی به بند منتقل شدم. حدود ده سال بسا او در زندان بودم و این مدت باعث شد که تمام زوایای اخلاقی او را بشناسم. به نظرم ایشان یکی از شخصیت‌های مظلوم انقلاب است که آن طور که باید و شاید، حقیقت ادا و فداکاری‌هایش منعکس نشده است.

ممکن است یک روز زندان را برای ما تصویر کنید؟

اولین کار شهید عراقی، صبح‌ها بیدار کردن ما بود برای نماز صبح، زیرا ما در زندان پرتحرک بودیم و گاهی شب‌ها تا دیروقت بیدار می‌ماندیم. یکی از شگردهای جالب ایشان برای بیدار کردن ما این بود که مثلاً بیدارمان می‌کرد و می‌گفت: «دوزاری خرد داری؟» او مادر خرج بود و همیشه هم در امر خورد و خوراک و هر چیز دیگری فداکاری می‌کرد. بر امر نظافت جمعی نظارت داشت. جدای از اینها درس هم می‌خواند و من و ایشان در مورد اقتصاد با هم مطالعه می‌کردیم. در کل او یا در حال خدمت به جمع مسلمانان زندان بود یا در حال درس خواندن یا در حال رفع مشکلات زندانیان سیاسی. او در روحیه دادن به زندانیان، بسیار موثر بود. او الگوی یک انقلابی خدمتگزار، معتقد، مخلص و خاکی بود و حاضر بود تمام وقتش را بگذارد تا زندانیان غذای بهتر و آسایش بیشتری داشته باشند و این کارش را عبادت می‌دانست.

البته اینکه برخی گمان می‌کنند که شهید عراقی به جمع مسلمان داخل زندان خدمات‌رسانی می‌کرد، صحیح نیست، بلکه او بر تمامی اموری که گروه ۴۰-۵۰ نفری ما تا قبل از آمدن مجاهدین خلق به زندان در آنجا داشتیم، مدیریت می‌کرد؛ مثلاً یک آشپز را از بند دیگری به بند ما آورد که او هم در سایه زندگی با این جمع، پیشرفت درسی و اخلاقی و سیاسی

شخصیت بی‌ادعائی داشت...

شهید عراقی و سلوک مبارزاتی» در گفت و شنود
شاهد یاران با کاظم بجنوردی

کاظم بجنوردی به عنوان یکی از قدیمی‌ترین و متفکرترین زندانیان سیاسی، مورد احترام، و سخنان او مورد قبول و وثوق تمامی کسانی است که دستی بر آتش مبارزه داشته‌اند، از این رو می‌توان گفتگوی نسبتاً مفصل او را با شاهد یاران، به عنوان یکی از اسناد معتبر در باره برهه‌ای از تاریخ معاصر، مورد مطالعه و پژوهش قرار داد. با تشکر از ایشان که با حوصله فراوان به سئوالات ما پاسخ دادند.

درآمد



۱۳۴۵. حیاط زندان قصر.



را کرد. هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند و شهید عراقی هم تمام کارهایش بر اساس ارزش‌های اخلاقی بود. او یک قلندر بود. شاید از الطاف الهی بود که او را زودتر از بقیه برد و من فکر می‌کنم این از الطاف خفیه خداوند است که افرادی این چنین پاک، نباید به رنگ و لعاب مقام، آلوده شوند. به نظرم باید بزرگان انقلاب، چنین اشخاصی را به جوانان بشناساند.

موضع منفی رجوی نسبت به شهید عراقی ناشی از چه بود؟

اعضای مؤتلفه از ابتدا نمی‌خواستند با مجاهدین و کمونیست‌ها در یک جا باشند. ما ابتدا در بند ۴ بودیم و بعد به بند ۳ که مجاهدین و کمونیست‌ها در آنجا با ما همسفره بودند، منتقل شدیم. اعضای مؤتلفه مثل شهید عراقی، انواری، عسکراولادی، امانی، حدیری، عباس مدرسی - که بعدها با مجاهدین یکی شد - این هوشمندی را داشتند که حاضر نشدند با کمونیست‌ها در یک جا باشند، چون می‌گفتند از لحاظ شرعی درست نیست، اما گروه ما و همچنین من این کار را نکردیم و حاضر نشدیم جمعی را که از ابتدا داشتیم، ترک کنیم، زیرا مجاهدین هم آن زمان هنوز تغییر مواضع ایدئولوژیک نداده بودند و با تعداد زیادی هم که داشتند، جوانان مسلمانی را که به زندان می‌آمدند، به خود جذب می‌کردند. آنها شش سال بعد از ما به زندان آمدند و تعداد ما کم شده بود. من و سرحدی‌زاده و سیدمحمودی بودیم و تعداد دیگری که مجبور به سازگاری با مجاهدین مسلمان شدیم، برای اینکه وحدتی بین مسلمانان در زندان باشد؛ اما همین که مؤتلفه حاضر نشد با آنها در یک جا باشد، باعث موضع منفی آنها شده بود و در عین حال، حفظ ظاهر می‌کردند. در آن جریانی که نقل کردم، موضع منفی رجوی و امثال او به دلیل اعتقادی بود، نه سیاسی؛ مثلاً می‌گفتند اینها قدیمی و خشکه مذهب هستند و با این کار می‌خواستند از ارزش انقلابی مؤتلفه بکاهند.

این کشمکش‌ها بعد از نقل فتوا و تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق و نجس شدن مارکسیست‌ها از طرف روحانیون زندان به نقطه اوج می‌رسد. موضع و عملکرد شهید عراقی در مورد نقل فتوا چه بود؟

البته قسمت اعظم اینها در خاطراتم چاپ شده است.

اولین یا دومین نسخه؟

اولین نسخه را من قرار گذاشته بودم بعد از چاپ بازنگری کنم، چون بعضی چیزها را نمی‌خواستم بگویم، از جمله نحوه شکنجه مرحوم سیدمحمودی که خودش دوست نداشت انتشار یابد، ولی آنها همان طور چاپ کردند و بعد هم در روزنامه نوشتند که حق با آقای بجنوردی است و ما اشتباه کردیم. من نسخه دوم را قبول دارم.

در هر حال ما هم از کمونیست‌ها جدا شدیم و بعدها مجاهدین از مسلمانان جدا شدند. شهید عراقی در عین اینکه با همه یک رابطه انسانی داشت و به کسی، حتی به غیرمسلمانان هم توهین نمی‌کرد، اما مواضع خود را قویاً حفظ می‌کرد و در این مسئله انعطاف‌پذیر نبود، یعنی نمونه‌ای از یک مسلمان کامل که هم عبادت به موقع دارد، هم درس‌خوان است و هم با دیگران روابط حسنه برقرار می‌کند.

مجاهدین بعد از تغییر مواضعشان به مسلمانان غیر هم‌کیش خود تعرض می‌کردند و من در همان روز تغییر مواضع رسمی سازمان، به مسعود رجوی گفتم: «شما محور مبارزات مسلحانه در ایران بودید و من بعد از وارد شدن شما به زندان، برای ایجاد آرامش، فعالیت‌های سیاسی‌ام را کنار گذاشته بودم، اما اینک بدانید که دیگر شما محور نخواهید بود و هر جوان مسلمانی که به زندان بیاید، جذب شما نخواهد شد و من دوباره پیگیر فعالیت‌های سیاسی‌ام می‌شوم.» او

او صحبت کنم.» بعد که او را دیدم، گفتم: «گروه‌های مختلفی از کمونیست‌ها در این زندان وجود دارند، اما آنها نسبت به هم بی‌احترامی نمی‌کنند، ولی ما که گروه‌هایی از مسلمانانیم، با هم خصمانه برخورد می‌کنیم، در صورتی که ما همه زندانی‌های امپریالیسم امریکا هستیم و تضاد ما همین است.» جواب داد: «نه، تضاد اصلی ما در ارتجاع است و شما در راس ارتجاع هستید.» گفتم: «پس اگر این نظر توست، من دیگر با تو حرفی ندارم.» معنای این حرفش داشتن تضادی آشتی‌ناپذیر بود.

یکی از ابعاد شخصیتی شهید عراقی که چندان اطلاعی از آن نداریم، بعد علمی شخصیت ایشان است. ایشان چه کتاب‌هایی

می‌خواند و چه نوع استعدادی داشت؟

ایشان علاقه وافری به مطالعه داشت، به عنوان مثال ما اقتصاد پل ساموئلسن را با هم خواندیم که کتاب درسی دانشکده اقتصاد بود. من هم اطلاعاتی در مورد اقتصاد داشتم و کتاب اقتصادنا را از عربی به فارسی ترجمه کرده بودم، در نتیجه مطالعات من و ایشان در زمینه اقتصاد بود.

توان علمی شهید عراقی در این مباحثات را چگونه یافتند؟

شهید عراقی نه تنها مباحث اقتصاد را خوب درک می‌کرد، بلکه می‌خواست به صورت علمی آنها را بیاموزد و همیشه پیش مطالعه داشت و بسیار باهوش بود، اما به دلیل خدمات زیادی که در زندان انجام می‌داد، شخصیت علمی‌اش زیاد بروز نکرد.

درس دیگری هم می‌خواند؟

کلاس‌های دیگری مثل عربی هم داشت، یا دو نفره یا به صورت جمعی که استادی تدریس کند و بقیه دانشجویانش باشند. در زندان گاهی یک نفر استاد بود و فردا شاگرد دانشجویش می‌شد. هر کس در هر رشته‌ای که تخصص داشت، تدریس می‌کرد.

نگاه ایشان به اقتصاد اسلامی به عنوان شاخه‌ای از اقتصاد بود و آن را قبول داشت یا کلاً اقتصاد را یکی می‌دانست؟

من دقیق نمی‌دانم، چون ما اقتصاد را جدای از این سیستم می‌دانستیم و من هنوز هم به این ایمان دارم که سیستم اقتصادی غیر از علم اقتصاد است، مثلاً سیستم اقتصاد اسلامی یا سیستم اقتصاد سوسیالیستی با علم اقتصاد فرق می‌کند. این علم هم مثل هر علم دیگری، یک سری جنبه‌های عام دارد و مثلاً می‌گوید اگر تقاضا زیاد باشد و عرضه کم، قیمت بالا می‌رود. این یک اصل است. در یک روستا، یک شهر و یک جامعه مسلمان هم این امر، حادث می‌شود. شهید عراقی دوست داشت به علم اقتصاد پی ببرد. البته در کتاب «اقتصادنا» به سیستم اقتصاد اسلامی پرداخته شده بود که مباحث خودش را داشت.

علت تبعید شهید عراقی به برازجان چه بود؟

عمدتاً افرادی تبعید می‌شدند که در زندان تبلیغ می‌کردند و آموزش می‌دادند و از لحاظ روحی - روانی، روی دیگر زندانیان تأثیر می‌گذاشتند. چنین افرادی را تبعید می‌کردند تا دور از زندانیان باشند تا هم نتوانند روحیات مبارزاتی زندانیان سیاسی تازه‌وارد را تقویت کنند و هم خودشان در این مکان‌های تقریباً بد آب و هوا تنبیه شوند. محل تبعید هم بستگی به فرد داشت، مثلاً کسانی را که باید بیشتر تنبیه می‌شدند، به برازجان می‌فرستادند و کسانی مثل مرا به تبریز تبعید می‌کردند.

شخصیت شهید عراقی، نرم و لطیف و اهل مدارا ترسیم شده است، در صورتی که همین شخص باعث خشم

گفت: «اگر شما دوباره فعالیت سیاسی خود را پی‌گیری، چون از قدیمی‌های زندان هستی، دیگران علیه ما موضع‌گیری می‌کنند.» گفتم: «به هر حال، ما این کار را خواهیم کرد.» آنها با ما برخورد بدی داشتند. زمانی که یک ژنرال امریکایی ترور

یک بار بعد از شهادت آیت‌الله مطهری در یکی از جلسات حزب جمهوری به او گفتم: «حاجی! مواظب خودت باش» جواب داد: «مهم نیست.» مردن در راه عقیده‌اش برایش مهم نبود و چیزی نگذشت که شهید شد.

شد، حدوداً ۸ نفر از زندانیان را اعدام کردند که عمدتاً از فدائیان‌خلق و دو نفر از مجاهدین خلق بودند به نام کاظم ذوالانوار و دیگری که نامش را به خاطر ندارم. ما را با سسی نفر به زندان اوین بردند. نسبی دانم گروه دوم بودیم یا سوم و به ما گفتند از گروه‌های شما هر چه در بیرون ترور کنند، ما در زندان از شما اعدام می‌کنیم. من و آقای سرحدی‌زاده در زندان اوین با آقای بادامچیان و لاجوردی ارتباط داشتیم، اما مجاهدین ما را پایکوت کردند. با ما که رفتار خیلی بدی داشتند و طبیعتاً با شهید عراقی و دیگر کسانی هم که از گروه خودشان نبودند، همین طور برخورد می‌کردند بالاخص مسعود رجوی.

خاطره جالبی هم در زندان اوین با او دارم. یک روز به محمد گرگانی که از مجاهدین جدا شده بود، گفتم: «به مسعود رجوی بگو ساعت نه صبح در حیاط زندان می‌خواهم با

ایشان علاقه وافری به مطالعه داشت، نه تنها مباحث اقتصاد را خوب درک می کرد، بلکه می خواست به صورت علمی آنها را بیاموزد و همیشه پیش مطالعه داشت و بسیار باهوش بود، اما به دلیل خدمات زیادی که در زندان انجام می داد، شخصیت علمی اش زیاد بروز نکرد.



رؤسای زندان و تبعید شدنش می شود. خاطره ای از مبارزات او در زندان دارید؟ آیا در مسئله ممنوعیت نماز صبح، ایشان هم حضور داشتند؟

بله، در زمان محدودی، بیداریش بعد از طلوع آفتاب بود و برای افراد زیر چهل سال، بیدار شدن برای نماز ممنوع شد و برای بالای چهل سال با داشتن مجوز امکان نماز خواندن وجود داشت. ما و شهید عراقی و جمعی تصمیم گرفتیم برای جلوگیری از سرکوب و نجات از خمودگی که سرهنگ زمانی در زندان سیاسی ایجاد کرده بود، در برابر این ممنوعیت نماز مقاومت کنیم و گفتیم اگر بیست نفر هم کشته شوند، ارزشش را دارد. شهید عراقی و آقای حجتی کرمانی انصافاً خوب مقاومت کردند و طی مقاومت ما، شاید اولین بار بود که سرهنگ زمانی شکست علنی خودش را پذیرفت، البته عده ای هم به انفرادی فرستاده شدند. تمام اقدامات سرهنگ زمانی در جهت اعمال فشار و سخت گیری در زندان سیاسی بود و جهت گیری همیشگی شهید عراقی، مقاومت در برابر زورگویی این گونه افراد بود.

بیدار شدن برای نماز صبح با طیفی از کسانی که با نماز صبح میانه ای نداشتند از جمله مارکسیست ها و کمونیست ها مشکل ایجاد نمی کرد؟
نه، گاهی به بلند نماز خواندن بعضی ها اعتراض می کردند، اما نه به آن صورت، البته جالب است بدانید که کمونیست ها با ما همراه شده بودند تا برای نماز صبح بیدار شوند، ولی ما نگذاشتیم و گفتیم این مسئله اصلاً سیاسی نیست و قضیه کاملاً دینی و اعتقادی است. ما تلاش کردیم که فقط مسلمانان بیدار شوند. قبل از بیداریش پاسبان ها می آمدند و اسم زندانیان را که بیدار بودند، می نوشتند، اما ما به اعتنا کار خود را انجام می دادیم و

عده ای از جمله خود مرا به انفرادی فرستادند. شاید شهید عراقی را هم فرستاده بودند.
گویا در خاطراتان گفته اید که او هم به انفرادی رفته است. شهید عراقی نمازش را بلند می خواند؟
بله، البته نه به صورتی که باعث آزار دیگران شود. تپیی نبود که بگوید چون اینجا اعتقاد ندارند، پس باید آزارشان داد. او همیشه جوانمردانه رفتار می کرد.
درباره نحوه آزادی شهید عراقی و نقش ایشان در این زمینه توضیح دهید.

معمولاً وقتی می خواهند زندانیان را آزاد کنند، آنها را در جایی جمع می کنند، اما برای شهید عراقی و بقیه یک سناریو تهیه دیده شده بود تا به مردم بگویند اینها اظهار ندامت کردند تا بسا این کار در دیگران ایجاد بیاس و ببینند کنند و به جوانان بگویند سرانجام مبارزه این است، ببینید بزرگان شما هم تسلیم شدند. من شخصاً در این مورد تحقیق کردم و دیدم که گروه مؤتلفه کاملاً از این برنامه بی اطلاع بودند. آنها را با عده ای زندانی نادم از گروه های دیگر در تلازی در زندان قصر بردند و ندامت نامه ای را خواندند. گروه مؤتلفه کاملاً از موضوع، بی اطلاع بود و آیت الله انواری و بقیه افراد، به شدت از این موضوع ناراحت شدند، اما این قسمت را از فیلم حذف کردند. این کار فقط برای بدنام کردن مؤتلفه بود، اما آنها بی اطلاع بودند. اگر مؤتلفه نادم و پشیمان بود، باید ایسن ندامت نامه را یکی از خودشان می خواند، نه اینکه یک زندانی گمنام اظهار پشیمانی کند. زندانی اختیاری از خودش ندارد. وقتی به او می گویند اینجا بنشین، باید بنشیند. برای آزادی هم روال همین است که زندانی را می نشانند تا اوراقی را امضا کند و مرا حلی طی شود. مؤتلفه نشسته بودند و این سناریو را برای بدنامی و خراب کردن وجهه شان در میان مردم طراحی کردند. در این مواقع، مردم باید هشیار باشند تا از قهرمان هایشان دفاع کنند.



موضع ایشان در مورد شهادت چه بود؟

خاطره جالبی دارم که خود ایشان برای من نقل کرد و آن هم در مورد هفت تیری است که مرحوم بخارانی با آن نخست وزیر را زد. طی بازجویی هایی که انجام گرفت تا متوجه ششوند اسلحه از کجا تهیه شده است، به شهید عراقی می رسند و هر چه او را شکنجه می دهند، افشا نمی کند؛ حتی دو تا از ناخن هایش را هم می کشند و باز نمی گوید و باز جوها را گمراه می کند، چون اگر آنها می فهمیدند که اسلحه را از آقای رفسنجانی گرفته است، حداقل او هم دستگیر و محکوم به حبس ابد می شد، ولی در آن جریان اصلاً این را نگفت و این برمی گردد به فداکاری و مردانگی شهید عراقی.

آقای رفسنجانی هفت تیر را از چه کسی گرفتند؟

گفته می شود از مرحوم تولیت، چون او با اینکه در رژیم شاه بود، اما بعدها با آنها مخالف شد و به زندان هم افتاد، اما اینکه تولیت از چه طریقی هفت تیر را به دست آورده، چون مقام رسمی کشور بود، این مسئله قاعداً باید برایش کار آسانی بوده باشد. تولیت اسلحه را به عنوان هدیه به آقای رفسنجانی داده بوده و آقای رفسنجانی هفت تیر را برای استفاده در راه اهداف انقلابی به شهید عراقی می دهند. این جریان را قبل از دستگیری آقای رفسنجانی نیز به من گفتند.

صندوق مالی که شهید عراقی ایجاد کرده بودند تا چه زمانی وجود داشت؟

ایسن از ابتکارات ایشان بود، برای اینکه اولاً بودجه ای که دولت به ما می داد، کفاف مخارج ما را نمی داد و ثانیاً اینکه نمی خواست کسانی که وضعیت مالی خوبی ندارند شناخته شوند و کسی بر سر سفره مورد توجه بیشتر یا کمتری قرار بگیرد. ما اصلاً متوجه نمی شدیم که هر کسی چقدر پول به صندوق می ریزد یا اصلاً نمی ریزد و تا زمانی که ما حزب ملل اسلامی ها و مؤتلفه با هم بودیم، این کار ادامه داشت.

از خاطرات بعد از آزادی از زندان تا قبل از پیروزی انقلاب خاطراتی را ذکر کنید.

زمانی که شهید عراقی رئیس زندان قصر بود، یکی از زندانیان نیز که در دوران قبل از انقلاب مورد شکنجه قرار گرفته بود، در زندان فعالیت و نسبت به زندانیان حکومت پیشین با خشونت برخورد می کرد. شهید عراقی هم به علت اینکه نمی خواست حتی نسبت به کسانی که زمانی خود او و دیگر دوستانش را شکنجه و آزار کرده بودند، به علت خصوصیت شخصی، ستم شود، او با اینکه دوستش بود، از کار برکنار کرد. او رفتار انسانی را در هر شرایطی حفظ می کرد.

شما از ارتباط شهید عراقی و شهید بروجردی اطلاع دارید؟

خیر خبر ندارم. با شهید بروجردی در تشکیل سپاه آشنا بودم و جزو دوازده نفری بود که اساسنامه سپاه را نوشتند، اما از ارتباط آنها اطلاعی ندارم.

خاطره دیگری بعد از انقلاب از شهید عراقی دارید؟

من فقط او را در جلسات حزب جمهوری اسلامی می دیدم. من استاندار اصفهان شده بودم و او در تهران بود و خیلی هم زود به شهادت رسید، بنابراین ارتباط خاصی با ایشان توانستم داشته باشم.

خبر شهادت ایشان را هم در اصفهان شنیدید؟

بله، در مراسم هم شرکت داشتم و بسیار باعث تأثر من بود. به یاد دارم یک بار بعد از شهادت آیت الله مطهری در یکی از جلسات حزب جمهوری به او گفتم: «حاجی! مواظب خودت باش» جواب داد: «مهم نیست» مردن در راه عقیده اش برایش مهم نبود و چیزی نگذشت که شهید شد. ■